

## حقوق بشر، حداقلی یا حداکثری

سعید مدنی

سیاست نامه شرق، ش ۳، خرداد ۸۵

**چکیده:** حقوق بشر و اسناد بین‌المللی مرتبط با آن، نظامی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را ارائه می‌دهند که به عنوان یک تفکر و یا برنامه نظام‌دار هرگونه برخورد کزبندی با آن، ناقض ماهیت و موازین صریح حاکم بر آن است و باید نگرش حداکثری به این مجموعه از آزادی‌های پذیرفته شده در سراسر جهان داشت. اگر چه باید از توجه فعالان سیاسی به حقوق بشر طی سال‌های اخیر استقبال کرد و آن را به فال نیک گرفت، اما این خطر نیز وجود دارد که در صورت توجه نکردن به مضامین درونی و متن و محتوای حقوق بشر و کاربرد آن به عنوان «زینت المواضع» نیروهای سیاسی، سرنوشت این دستاورد جامعه جهانی بهتر از دیگر مفاهیم خلع معنا شده و از حیز انتفاع ساقط شده رقم نخورد. حقوق بشر را می‌توان پذیرفت یا رد کرد اما نمی‌توان از آن پوستینی برای هر قد و اندازه و قواره دوخت.

تحقق این حقوق را، مقدمه ضروری رهایی و شکوفایی همه جانبه نوع بشر می‌دانند. رویکردهای متفاوتی درباره نسبت حقوق بشر و دین، حقوق بشر و قوانین جاری خصوصاً قانون اساسی، حقوق بشر و مواضع سیاسی مطرح شده است. به عنوان مثال طیف نظرات درباره نسبت حقوق بشر و دین را می‌توان به قرار زیر توضیح داد:

۱. حقوق بشر معارض دین؛ این نظر که در میان جریان‌های بنیادگرا و محافظ محافظه کار مقبولیت قابل توجهی دارد، اغلب از نظر ایدئولوژیک حقوق بشر را به عنوان مکتب فکری رقیب و معارض با اندیشه دینی و عمدتاً فقهی مورد نقد قرار می‌دهد. هرگونه انعطاف در

برابر مفاهیم، اصول و ادبیات حقوق بشری را خیانت و ارتداد نسبت به اصول اندیشه دینی می‌داند. و علاوه بر این، حامیان این نظر، حقوق بشر را محصول تجربه و دانش غربی و راهی برای نفوذ غرب قلمداد می‌کنند، که ضرورت دارد به هر صورت ممکن راه آن سد شود.

۲. حقوق بشر مفهومی اخلاقی؛ حامیان این نظر اساساً اصول حقوق بشر را توصیه‌هایی اخلاقی قلمداد می‌کنند که می‌تواند مزین‌کننده اندیشه دینی شود. اینان بدون ورود به اصول، مفاهیم، مبانی نظری و همچنین اسناد حقوق بشر از مواجهه با متن و محتوای حقوق بشر پرهیز می‌کنند و صرفاً با اشاره به ایده کلی حقوق بشر، هر گونه تناقض بین ایده کلی و مضامین دینی را منکر می‌شوند.

۳. حقوق بشر حداقلی؛ حاملان این نظر بین برخی مبانی، فروض و احکام اندیشه دینی خود و حقوق بشر تعارض‌های مشخصی می‌بینند، به همین جهت اصول و مفاهیم حقوق بشر را با معیار و محک اندیشه دینی خود ارزیابی می‌کنند، سپس برخی اصول و موازین حقوق بشر را رد و نقض و برخی را تأیید می‌کنند. طرح نظریه حقوق بشر اسلامی در واقع تبصره‌ای است بر «حق تحفظ» مسلمانان در پذیرش حقوق بشر.

۴. حقوق بشر حداکثری؛ در میان نواندیشان دینی و صاحب نظران متمایل به نوگرایی دینی، حقوق بشر در واقع بیان‌کننده و توضیح‌دهنده «این زمانی» اندیشه دینی است. آنان حقوق بشر را روح دین و تبلور خواست و آرمان ادیان در جامعه انسانی می‌دانند و به همین لحاظ اساساً دین را در برابر اصول، مبانی و فروض حقوق بشر نمی‌دانند بلکه در مسیر و همراه با آن قلمداد می‌کنند. از این رو آنان تبصره‌ای به حقوق بشر و اصول آن نمی‌زنند و معتقدند تحقق این اصول گامی است به سوی سلامت جامعه و دین‌مداری آن.

مشابه طیف فوق‌الذکر درباره نسبت حقوق بشر و قوانین جاری در ایران خصوصاً قانون اساسی وجود دارد، با این تفاوت که به دلیل صراحت نسبی مواد قانون اساسی تعارض برخی اصول آن با اصول حقوق بشر، غیر قابل انکار است و افراد یا احزاب در مورد اصل وجود تعارض و سطح آن اختلاف نظر کمتری دارند و لذا ناچارند مواضع روشن‌تر و صریح‌تری درباره این اصول اتخاذ کنند. به عنوان مثال در اصل سیزدهم قانون اساسی «ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیت‌های دینی هستند که به رسمیت شناخته شده و در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصی و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می‌کنند». در حالی که مطابق ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ «هر

بازتاب اندیشه ۷۵  
۲۰  
حقوق بشر،  
حداقلی یا  
حداکثری

شخصی حق دارد از آزادی اندیشه، وجدان و دین بهره‌مند شود: این حق مستلزم آزادی تغییر دین یا اعتقاد و همچنین آزادی اظهار دین یا اعتقاد در قالب آموزش دین، عبادت‌ها و اجرای آیین‌ها و مراسم دینی به تنهایی یا به صورت جمعی به‌طور خصوصی یا عمومی است.»

تعارض‌های بین اصول قانون اساسی و مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر، نشان می‌دهد افراد یا احزابی که در مواضع کلیدی خود راه هر گونه بحث و انتقاد درباره اصول قانون اساسی را می‌بندند؛ لزوماً ناچارند در تعارض بین اصول قانون اساسی و حقوق بشر اولی را ملاک قرار دهند و دومی را تابعی از آن، زیرا نمی‌توان حقوق بشر حداکثری را مورد تأکید قرار داد و نقاد قانون اساسی نبود درست همان طور که نمی‌توان قانون اساسی را تام و تمام پذیرفت و به حقوق بشر تبصره نزد.

با عنایت به مقدمه فوق، تصور کنید گروهی از احزاب یا افراد با دیدگاه‌های متفاوت در حوزه‌های اندیشه دینی و همین‌طور مواضع متفاوت نسبت به قانون اساسی ادعا می‌کنند با محوریت حقوق بشر قصد دارند برنامه‌ای سیاسی را به پیش برند، در این صورت تنها سه حالت را می‌توان مفروض گرفت: اول آن‌که آنها نمی‌دانند درباره محوریت چه (حقوق بشر) به گفت‌وگو نشسته‌اند و برنامه کار مشترک پی‌ریزی کرده‌اند؟ دوم آن‌که آنها تابلوی «حقوق بشر» را بالا برده‌اند تا ذیل آن مواضعی دیگر را رقم زنند که می‌تواند موافق یا معارض حقوق بشر باشد و یا اساساً ارتباطی با آن نداشته باشد، به عبارت دیگر حقوق بشر صورت و تزئین کننده آن مجموعه است و نه دستور کار و مبنا. حالت سوم نیز آن است که همه آن مجموعه می‌دانند، طرف‌های مقابل دیدگاه و نظری متفاوت دارند، اما تصور می‌کنند در بزنگاه‌ها می‌توانند برداشت، دیدگاه و نظر خود را (هم‌سو یا غیرهم‌سو با حقوق بشر) به دیگران تحمیل کنند. اما مشکل اساسی برای محور قرار دادن حقوق بشر در یک برنامه سیاسی، آن هم در شرایط ایران حداکثری بودن چنین برنامه‌ای است. در واقع «حقوق بشر» استعداد آن را دارد تا به عنوان یک برنامه جامع در دستور کار هر حزب یا گروهی قرار گیرد، اما این امر همچنان که پیش از این گفته شد موقوف به تطابق مبانی فکری و مواضع سیاسی آن مجموعه یا لااقل عدم تعارض آن با حقوق بشر است. در واقع رویکرد سیاسی به «حقوق بشر» را باید رویکردی رادیکال پنداشت که مستلزم پیش‌زمینه‌ها، مبانی و فروض رادیکال است.

از این گذشته انسجام نسبی در اسناد و احکام حقوق بشر، سطحی از انسجام حزبی و سازمانی را می‌طلبد که دستیابی به آن در یک ائتلاف بسیار دشوار یا حتی ناممکن است. برای روشن شدن موضوع باید ماهیت حقوق بشر را مورد بحث قرار داد. اصطلاح «حقوق بشر»

همچنان که امروزه عموماً به کار برده می‌شود مجموعه‌ای از حقوق بسیار متفاوت و آزادی‌های پذیرفته شده در سراسر جهان را تحت پوشش قرار می‌دهد، که الزامات ضروری برای برخورداری مردم از زندگی امن، بر اساس ارزش‌های انسانی هستند. حامیان حقوق بشر به این حقوق و آزادی‌ها به عنوان حقوق فطری (Inherent)، غیرقابل واگذاری (Inalienable) و جهانی (Universal) توجه می‌کنند. فطری به این معنا که اینها حق طبیعی همه موجودات انسانی هستند و مردم به سادگی از آنها برخوردار می‌شوند، زیرا انسان هستند بنابراین این حقوق دادنی و اعطا کردنی نیستند. غیرقابل واگذاری به این معنا که انسان‌ها نمی‌توانند کسانی را از این حقوق عزل و یا از آنها صرف نظر کنند. جهانی به این معنا که نمی‌توان آنها را تنها برای مردن، برخی شهروندان یا برخی اقلیت‌ها به کار برد بلکه همه افراد صرف نظر از ملیت، موقعیت جنسیت یا نژاد از این حقوق بهره‌مندند. از دیدگاه قوانین بین‌الملل معاصر مفهوم حقوق بشر می‌تواند به عنوان حقوق و آزادی‌های بنیادین ملحق شده به بدنه حقوق بین‌الملل که توسط دولت‌ها پذیرفته شده، با طبیعتی جهانی (در نظریه و نه در عمل و خواه عادتاً و یا به وسیله معاهدات الزام آور) دقیق‌تر تعریف شود. سازمان ملل حقوق اعلام شده در زمینه حقوق بشر را، به دو گروه کلی مشخص و متمایز حقوقی تفسیر کرده است: حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی.

این مفاهیم دوگانه در دو سند «پیمان بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» و «پیمان بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» منعکس شده است. حقوق مدنی و سیاسی، حقوقی هستند که در گذشته به عنوان حقوق اساسی مورد توجه قرار گرفته و فلسفه واحد حقوق بشر را گسترش داده‌اند. این حقوق بر حمایت از افراد در برابر خودکامگی دولت‌ها تأکید دارند و به عنوان «نسل اول حقوق بشر» شناخته می‌شوند.

حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در حقوق مرتبط با رفاه اجتماعی مادی و فرهنگی افراد خلاصه می‌شود. این حقوق اغلب به عنوان حقوق «مثبت» یا «توزیعی» مطرح می‌شوند، زیرا آنها مستلزم پاسخ فعال دولت برای تضمین و تأمین این کالاها و خدمات اجتماعی - مثل مسکن، پوشاک، غذا، آموزش یا امنیت اجتماعی - هستند. اینها «نسل دوم حقوق بشر» نامیده می‌شوند. در دهه اخیر «نسل سوم حقوق بشر» که حامیان آنها بر حقوق اجتماعی یا گروهی تأکید دارند، پدید آمده‌اند. این حقوق برای مثال شامل «حق برخورداری از صلح» و «حق داشتن محیط زیست سالم» هستند.

همزمان با انتشار اعلامیه جهانی حقوق بشر، بحث درباره «جهانی بودن» و «تفکیک

ناپذیری» اصول آن مطرح شد و به اختلاف نظرهای وسیع درباره ماهیت حقوق بشر و ارتباط آن با فرهنگ‌ها و مذاهب دیگر دامن زد. براین اساس دیدگاه‌های متفاوت و گاه متعارضی مطرح شد. دیدگاهی اشاره داشت بر این که حقوق بشر - خصوصاً حقوق مدنی و سیاسی - اساساً مفاهیمی غربی، متأثر از فرهنگ غرب و محصول تاریخ سیاسی استعمار غربی در خارج از اروپا هستند، این دیدگاه انتقادات خود را به همه یا بسیاری از قوانین بین‌المللی تعمیم داد. نتیجه این دیدگاه، مقاومت کشورهای در حال توسعه در برابر تحمیل ارزش‌های حقوق بشر و اصرار بر این نظر بود، که حقوق مذکور چهره‌ای از استعمار نو و امپریالیسم فرهنگی غرب بوده و متناسب و شایسته نظام ارزش‌های شرقی نیستند.

صورت دیگری از این نظر آن بود که حقوق بشر تابعی باید باشد از شرایط بومی و نظام سیاسی و حقوقی مسلط در درون کشورها. در مغایرت با نظریه فوق‌الذکر منشور جهانی حقوق بشر با صراحت تأکید می‌کند؛ حقوق بشر در عمل رویکردی جهانی دارد، به این معنا که باید همه کشورها ملزم به رعایت آن شوند و نه فقط کشورهای غربی.

مطابق اعلامیه تهران، اولویتی برای برخی اصول مندرج در اعلامیه جهانی نسبت به دیگر اصول وجود ندارد، بلکه همه حقوق در این اعلامیه کاملاً به هم پیوسته و انفکاک‌ناپذیرند. در اعلامیه وین نیز تصریح شده: «همه حقوق بشر جهانی» تفکیک‌ناپذیر، وابسته به هم و پیوسته هستند. جامعه بین‌الملل باید به مجموعه حقوق بشر یکسان و برابر عمل کنند.

با رشد اقتصادی چشمگیر آسیا در دهه‌های هشتاد و نود دیدگاه‌ها در زمینه حقوق بشر ارتقا یافت، تا آنجا که تأکید شد در اقتصادهای در حال توسعه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مهم‌تر از حقوق سیاسی و مدنی هستند. به علاوه تأکید شد اشتغال ذهنی غرب، نسبت به حقوق سیاسی و مدنی هستند. به علاوه تأکید شد اشتغال ذهنی غرب نسبت به حقوق مدنی و سیاسی (افراد) تهدیدی برای انسجام اجتماعی و سنت‌های اجتماعی است که زمینه مناسب را، برای رشد و توسعه و رفاه اقتصادی کشورها پدید آورده است. به رغم دیدگاه فوق، جریان جهانی حقوق بشر هم در سطح آسیا و هم در سطح بین‌المللی بر ماهیت جهانی حقوق تأکید دارد. بیانیه بانکوک در زمینه حقوق بشر که با حضور ۴۰ کشور آسیایی در آوریل سال ۱۹۹۳ برگزار شد، ضمن احترام به خصوصیات منطقه‌ای، ملی و پیشینه تاریخی، فرهنگی و مذهبی ملت‌ها بر اجرای تام و تمام مواد اعلامیه جهانی و اسناد مرتبط با آن تأکید داشت. کمی پیش از صدور بیانیه بانکوک، در گردهمایی مشابهی که با حضور بیش

از یک صد سازمان غیردولتی حقوق بشری در بانکوک برگزار شد، آنها در بیانیه خود تأکید کردند: «حقوق بشر مبنایی واحد و جهانی در فرهنگ‌های مختلف دارد. تازمانی که این فرهنگ‌ها از تکثر فرهنگی حمایت کنند، سازمان غیردولتی تنها آن دسته فرهنگ‌ها که حقوق بشر پذیرفته شده جهانی را تحقیر کنند، محکوم می‌کنند». بار دیگر به سخن اول این یادداشت بازگردیم. حقوق بشر و اسناد بین‌المللی مرتبط با آن نظامی سیاسی، اقتصادی اجتماعی و فرهنگی را ارائه می‌دهند، که به عنوان یک تفکر و یا برنامه نظامدار، هرگونه برخوردگزینشی با آن، ناقض ماهیت و موازین صریح حاکم بر آن است. حقوق را می‌توان پذیرفت یا رد کرد، اما نمی‌توان از آن پوستینی برای هر قد و اندازه و قواره دوخت.

## ● اشاره

هر چند که نویسنده این مقاله سعی در بیان حقانیت کامل حقوق بشر امروزی، که مبتنی با مبانی غربی است و قابلیت تحقق جهانی آن را دارد، ولی در این رابطه نکاتی را باید خاطر نشان کرد:

۱. بهترین رویکردی که در زمینه حقوق بشر مورد نظر نویسنده این مقاله است، رویکرد حداکثری و اجرای تام و تمام مفاد و اصول حقوق بشر امروزی می‌باشد، که در این باره باید گفت که اولاً: حقوق بشر امروزی مبتنی با مبانی اومانیزم پایه‌ریزی شده است و برخی از اصول آن نه تنها از نظر ما که معتقد و پایبند به اصول شریعت هستیم پذیرفته نیست، بلکه مغایرت با دیدگاه ما دارد. به عبارت دیگر ما به خاطر مذهب و قانون اساسی که خود را ملتزم به آن می‌دانیم و همچنین بسیاری از پیروان ادیان الهی و کشورهای عضو سازمان ملل در رویکرد حداکثری و پذیرش کامل حقوق بشر محدودیت و منع‌هایی داریم. لذا ادعای نویسنده درباره پذیرش تمامی مواد حقوق بشر و لزوم رویکرد حداکثری به آن، فقط یک فرضیه است و تحقق خارجی ندارد. برای مثال در ماده هیجدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «هر کس حق برخورداری از آزادی اندیشه وجدان و مذهب را دارد و این حق متضمن آزادی تغییر مذهب با اعتقاد و نیز متضمن آن است که آدمی بتواند مذهب و اعتقادش را منفرداً یا مجتمعاً... ابراز دارد»؛ از آن جایی که مطابق با معتقدات ما، خروج از دین ارتداد و ممنوع است چنین اصلی به صورت علی‌الاطلاق نمی‌تواند پذیرفته باشد. هم‌چنان که در ماده نوزدهم این اعلامیه آمده است: «هر فردی حق برخورداری از آزادی عقیده و بیان را دارد و این حق متضمن آن است... بتواند اطلاعات و افکار را... جست‌وجو کند، بدست آورد و نشر دهد». مطابق با قوانین و مذهب ما، هرگونه افکاری قابلیت نشر را ندارند و باید دولت با انتشار کتب ضاله جلوگیری نماید. لذا از جهات متعددی باید این مطلب را ابراز داشت که، هرچند در اعلامیه جهانی حقوق بشر

بازتاب اندیشه ۷۵  
۲۲  
حقوق بشر،  
حداقلی یا  
حداکثری

مطالب و موارد عدیده‌ای وجود دارد که دین و قوانین ما آنها را تأیید می‌نمایند ولی برخی از اصول هم وجود دارد که، به دلیل مبنای غیرتوحیدی این اعلامیه از منظر آن بلاشکال است. ولی از دیدگاه ما مغایر با اصول ما است، که با رأی اکثریت ملت به صورت قانون اساسی و لازم‌الاجرا درآمده است.

۲. در ماده بیست و نهم اعلامیه آمده است: «هر کس در اجرای حقوق و تمتع از آزادی‌هایش فقط تابع محدودیت‌هایی است که قانون... منحصرأ... به منظور برآوردن نیازها و خواست‌های درست اخلاق، نظم عمومی و رفاه عامه در جامعه دموکراتیک وضع کرده است». همان طور که می‌بینیم در این ماده محدودیت‌هایی برای آزادی‌های بشری قرار داده شده است، ولی به خاطر این‌که تبیین این محدودیت‌ها با ملاحظات سیاسی و تفاسیر کشورهای غربی روبه‌رو است، لذا از کارایی مثبت این اعلامیه به نحوی مخدوش شده است، برای مثال در برخی کشورهای غربی حضور زنان با حجاب در مراکز علمی و دولتی ممنوع بوده، زیرا این کار خلاف نظم عمومی می‌باشد درحالی‌که پرواضح است که حجاب، ریشه در اعتقادات مسلمانان دارد و مطابق مدعای غربیان، باید حق آزادی فرد در عقیده محترم شمرده شود و ما این بازتاب منفی اعمال تفسیرهای سیاسی را در کشورهایمانند فرانسه که از مدعیان و طراحان حقوق بشر امروزی هستند، شاهد هستیم. حال چگونه در این فضا می‌توان ادعا نمود که باید رویکرد حداکثری به حقوق بشر داشت آیا این به تعبیری کاسه از آش داغ‌تر شدن نیست؟

۳. در این نوشتار به‌طور ضمنی بیان شده که، فقها و بنیادگرایان اسلامی رویکرد حداکثری یا معارض با حقوق بشر دارند. ولی بررسی نشده که بر فرض صحت چنین ادعایی، علت این رویکردها به چه دلیلی بوده است؟ درحالی‌که باید گفت شاید این مسأله از دید نویسنده مغفول واقع شده است که حقوق بشر طرح شده از سوی غربی‌ها تا به حال نفع چندانی برای مسلمانان نداشته و تنها به منزله ابزاری درآمده تا کشورهای را که در جهت خلاف سیاست‌ها و خواست آنها حرکت می‌کنند به ویژه کشورهای اسلامی را تحت فشار بگذارند و مانع حرکت استقلال طلبانه آنان شوند. برای مثال از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ تا ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ که مبارزات مردمی شدت گرفت و دستگاه امنیتی ایران و موارد کثیری از حقوق بشر را در ایران نقض نمود، هیچ از حقوق بشر دم نزدند و هیچ فشاری نبود، چون این سرکوب‌ها و خفقان‌ها در راستای اهداف استعماری آنها صورت می‌گرفت. اما همین که نظام جمهوری اسلامی حاکم شد، بارها و بارها به بهانه نقض حقوق بشر، ایران را محکوم و تحت فشار قرار دادند. لذا باید گفت آمریکا و اروپا، در واقع به حقوق بشر پایبند نیستند؛ مؤید دیگری برای این مطلب عدم الحاق آمریکا به پیمان n.p.t و تولید و گسترش

سلاح‌های هسته‌ای است که در کشورهای عضو ناتو و آمریکا شاهد آن هستیم. شاید تصورشان این باشد که، بدون بشر هم بتوان حقوق بشر را استیفا کرد؛ مثلاً چندین هزار نفری که در ناکازاکی و هیروشیما ژاپن نابود شدند حق حیات نداشتند تا چه رسد به حقوق دیگری مثل آزادی سیاسی و آزادی بیان. درحالی‌که اسلام حاضر نیست در جنگ، آب را به روی دشمن بیند و ناجوانمردانه مبارزه کند، ولی مدعیان دروغین حقوق بشر، حاضرند برای رسیدن به منافع خود هزاران انسان بی‌گناه را به خاک و خون بکشند و منابع و تمدن یک کشور کهن مثل عراق را به یغما ببرند. حال چطور آنها را مدعی رویکرد حداکثری از حقوق بشر بدانیم؟

۴. درباره رویکردهایی که نویسنده بیان کرده و خواسته به نحوی به فقها منتسب کند، باید گفت منظور فقها و متخصصان دین این است که، حقوق بشر باید بر محور توحید و یگانه‌پرستی پایه ریزی گردد و حقوق بشری که مبتنی بر انسان محوری صرف باشد نمی‌تواند جامعه جهانی را به سرمنزل مقصود برساند و دچار مشکلات عدیده‌ای در مسیر اجرای کامل آن می‌نماید. لذا تنها آن بخش از حقوق بشر امروزی را که مورد امضای شارع مقدس است و تعارضی با حقوق وضع شده از سوی خدا ندارد را تأیید می‌نمایند، به عبارت دیگر؛ ما با غرب در تعیین حقوق بشر اختلاف مبنایی داریم نه مصداقی، زیرا اختلاف ما با آنان در شناخت و فهم از «بشر» است. حقوق بشر غربی مبتنی بر اومانیسیم است، ولی حقوق بشر اسلامی مبتنی بر اعتبار حق حاکمیت و وضع حقوق و تکالیف به حاکم محض و مطلق جهان یعنی خداست. یعنی طبیعی است که در جوهی، تعارضاتی در این میان وجود داشته باشد. از سوی دیگر دلیلی هم وجود ندارد که در تمامی مسائل ما دنباله‌رو و پیرو غرب باشیم.